افضل الذکر لا اله الا الله

رساله نافعه در علم حقایق مشتمل بر نفایس و دقایق مسمے به

تحفهٔ مرسله

مع شرح آن از مولانا عبدالغفور لاری تلمیذ مولانا جامی قدس سرہما السامی

در مطبع کشیر دکن بقالب طبع درآمد



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتخلی عن الکونین

یعنی جمیع محامد وثنا ثابت مر خدای را که پرورنده عالمهاست پرورش لایق آن جسم را بغذا ودل را بذکر وروح را بلقا وسر را بفکر بروایتی هشتاد هزار عالم است که از جمله آن عالم یکی این عالم است وبروایتی هژده هزار عالم وخوبیهائے دار آخرت ونیکیهای جنت بر وجه اتم واکمل واحسن واجمل مر گوشه گیرنده راست از هر دو جهان بدل اگرچه درمیان آن است بقالب آب وگل والصلوة والسلام علی مظهره الاتم محمد وآله وصحبه اجمعین ودرود اعظم بران مظهر اتم وبر آل معظم

واصحاب مفخم او باد ولفظ مظهر اتم در حق سرور اعظم بر نیوجه است
که حضرت مخدومی اطال الله عمره در حاشیه فرمودند وآن اینست
که ظهور وتجلی حق سبحانه وتعالی در نبیٔ ما صلی الله علیه وآله وسلم
بجمیع اسماست غیر از وجوب ذاتی بر وجه کمال بی غالبیت یکی بر دیگری
بلکه بر سبیل تساوی واعتدال اما در انبیا و اولیا رضوان الله علیهم اجمعین
نیز بجمیع اسما ظهور فرموده است لیکن بر طریق غالبیت بعضی اسما
ومغلوبیت دیگری نه بر سبیل اعتدال پس لفظ مظهر اتم بر نبی ما
صلی الله علیه وآله وسلم منحصر باشد نه بر غیر او وبعد فیقول
العبد المذنب المحتاج الی شفاعة النبی صلی الله علیه
وسلم شیخ محمد ابن شیخ فضل الله هذا زبدة من الکلمات فی
علم الحقایق جمعتها بمحض فضل الله وکرمه پس از حمد و درود می گوید
بنده موسوم بخال گناه محتاج بسوی شفاعت حبیب الله شیخ محمد
ابن شیخ فضل الله که این خلاصه ایست از سخنان در علم حقایق که یکجا
ساخته ام آن را بمحض فضل وکرم رب خلایق وجعلت ثوابها
لروح رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سمیتها بالتحفة

المرسلة الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم واسال الله
تعالی ان یبلغ ثوابها الیه علیه السلام انه علی کل
شئ قدیر وبالاجابة جدیر وگردانیدم ثواب آنرا تحفه
روح مطهر وهدیهٔ جان آن سرور ونام نهادم آن مجموعه را بالتحفة المرسلة
الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم ومی طلبم از خدای تعالی اینکه برساند
ثواب آنرا سوی آن سرور رحمن وبشر بدرستیکه اوست باجابت آن
اقدر وسزاوار واجدر اعلموا اخوانی اسعدکم الله تعالی وایانا
ان الحق سبحانه وتعالی هو الوجود وان ذلک الوجود لیس له
شکل ولا حد ولا حصر ومع هذا ظهر وتجلی بالشکل والحد
ولم یتغیر عما کان من عدم الشکل وعدم الحد بل الآن کما کان
یعنی بدانید برادران دینی من که سعید ونیک بخت گرداند شما را
خدای تعالی وما را که بدرستیکه حق سبحانه وتعالی هستی است وهستی وی
عین ذات وی است وآن هستی را نه صورت است ونه شکل ونه هیئت
ونه هیکل ونه اورا حد است ونهایت ونه ابتدا است وغایت وباوجود این
بشکل ظهور نموده وبحد تجلی فرموده ونگشته از آنچه بوده بلکه در ظهور

نمود همچنانست که پیش ازان بود و آین را مثالی گویم که بفهم قریب تر
گردد و آن اینست که اگر شخصی گرداگرد خود آئینهاے مختلف دارد
خرد و کلان و طویل و عریض مثلثه و مربعه و مسدسه و مثمنه مثلاً پس
در هر آئینه برحسب آن آئینه صورتی مختلف پیدا خواهد شد در آئینه خرد
صورت خرد و در کلان صورت کلان و در طویل دراز و در عریض
عریض و همچنین قیاس در آئینهاے دیگر بی آنکه حقیقت آن شخص
و صورت اصلی او تغیر پذیر د و رنگی دیگر گیرد پس بدین آن محال بود
چگونه جواز آمد و نیز این حکم در فرشتگان و جن منقول و معروف است
که ایشان بصور مختلفه پدید آیند و از حقیقت خود منقلب نمی شوند بلکه از شعبده
بازان و ساحران چنین ظاهر می شود که جز نمود از پیش نیست
چنانچه رسن را مار و گل را خار می سازند و ما بچشم سر می بینیم که آن رسن
مار گشت و گل خار در حقیقت نه آن مار گشته و نه این خار بلکه جز نمود او
چیزی دیگر نیست پس چون این معنی در مخلوقات جائز آید بر قادر مطلق و حکیم برحق چه مشکل باشد

جامی فرماید نظم

ان کان حسن نمود از جهان نشان	الا آن ان عرفت علی ما علیه کان

اعداد کون و کثرت صورت نمایش است ‌‌ فالکل واحد تجلی بکل شان

نوریست محض کرده باوصاف کرده ظهور ‌‌ تا هم تنوعات ظهورش بود و جهان

هرچند در نهان و عیان نیست غیر او ‌‌ فی حد ذاته نه نهانست و نی عیان

فایز بود ز جود بر اعیان انس و جن ‌‌ ساری بود ز لطف در اطوار جسم و جان

دانا بهر بصیرت و بینا بهر بصر ‌‌ گویا بهر زبان و توانا بهر توان

جامی کشیده دار زبان را که سر عشق ‌‌ رمزیست کس مگوی حدیثیست کس مخوان

و این تمثیل که گفتم بر همه وجوه نباید دانست بلکه در نا گردیدن ذات و بر نا گشتن صفات حق سبحانه و تعالی در ظهور فرمودن درین تعینات و هر نقص و عیب که هست راجع است برین مظاهر نه بر آن ذات اگر فی الجمله حل این دقیقه می خواهی تخم مراقبه و ذکر در دل بکار و آب عقاید حمیده و اخلاق و اعمال پسندیده اش بده و خاشاک مایهم ردیه از وی بیرون نه پس بیا و ببین و ثمرهٔ ما لا عین رائیت و لا اذن سمعت از وی بچین و این قطعهٔ حضرت مولانا روزبهان باقلای صاحب التفسیر عرایس را در خاتم جان کن نگین قطعه آنچه ندیده است دو چشم سما وآنچه که نشنید دو گوش زمین ٭ در گل ما رنگ نموده است آن ٭ خیز و بیا در گل ما آن ببین

بسین * وان الوجود واحد وللالباس مختلفة ومتعددة
وان ذلک الوجود حقیقة جمیع الموجودات وباطنها وان
جمیع الکائنات حتی الذرة لاتخلوا عن ذلک الوجود یعنی
آن هستی یکیست ولباس مختلف وبسیار است وتعینات او بحد
وبیشمار و آن وجود حقیقت همه کائنات است و باطن جمیع موجودات
بلکه همه ذرات خالی نیند از وجه ممکن نیست که بی آن هستی اشیا را
وجود متصور گردد و آن ذلک الوجود لیس بمعنی التحقق والحصول
لانهما من المعانی المصدریة لیسا بموجودین فی الخارج فلا
یطلق الوجود بهذا المعنی علی الحق الموجود فی الخارج تعالی
عن ذلک علوا کبیرا و بدرستیکه آن وجود بمعنی تحقیق وحصول نیست
که اینها از معانی مصدریه اند که در خارج وجود ندارند پس لفظ وجود باینمعنی
برحق سبحانه وتعالی که موجود در خارج است اطلاق نباید کرد که شان
او برتراست ازینکه آن لفظ درحق او بدین معنی شاید بل شئنا بذلک
الوجود الحقیقة المتصفة بهذه الصفات اعنی وجودها بذاتها
وجود سائر الموجودات بها وانتفاء غیرها فی الخارج وان ذلک

الوجود من حيث الكنه لا ينكشف لاحد ولا يدرکه العقل ولا الوهم ولا الحواس ولا ياتی فی القياس لان کلهن محدثات والمحدث لا يدرک بالکنه الا المحدث وذاته وصفاته تعالی عن ذلک علوا کبيرا بلکه می خواهيم ما بدان وجود حقيقی را که متصف است باين صفات يعنی هستی او بذات وی وهستی سائر موجودات بدو و در خارج انتفا خير وآن وجود از حيثيت کنه هيچکس را منکشف نيست ونگردد و نه عقل او را دريابد و نه حواس و نه درآيد در قياس چه اينها همه نو پيدا شده اند و نو پيدا شده بکنه ادراک نکند مگر مثل وهمتا خود را و ذات وصفات حق سبحانه وتعالی ازان برتر است ومعلا چنانچه حضرت ملا جامی گفته اند

رباعی

انديشه در اسرار الهی نرسد	در ذات وصفات حق کماهی نرسد
علميکه تناهی صفت ذاتی اوست	در ذات مبرا ز تناهی نرسد

رباعی

ادراک بطون حق ويکتائی او	ممکن نبود ز عقل ودانائی او
آن به که ز مراتب مبنی	تفصيل تنوعات پيدائی او

ومن اراد معرفته بهذا الوجه وسعی فیه فقد ضیّع وقته و
بخواهد معرفت آن هستی بحیثیت کنه او وسعی کند در وپس او تحقیق ضایع کرد
عمر خود را وان لذلك الوجود مراتب کثیرةً المرتبة الاولی
مرتبة اللاتعین والاطلاق والذات البحت لا بمعنی ان قید
الاطلاق ومفهوم سلب التعین ثابتان فی تلك المرتبة بل
ان ذلك الوجود فی تلك المرتبة منزه عن اضافة النعوت
والصفات ومقدس عن کل قید حتی عن قید الاطلاق ایضاً
وهذه المرتبة تسمّی بالمرتبة الاحدیة وهی کنه الحق سبحانه
وتعالی ولیس فوقها مرتبة اخری بل کل المراتب تحتها ومر آن وجود را
مرتبه هاست بسیار مرتبه اول مرتبه لاتعین و اطلاق و ذات بحت است
نه باین معنی که قید اطلاق ومفهوم سلب تعین درآن مرتبه ثابت باشد
بلکه بمعنی باین معنی که آن وجود درین مرتبه منزه است از اضافت جمیع نعوت
وصفات ومقدس است از همه اضافات تا از قید اطلاق نیز واین مرتبه
کنه حق سبحانه وتعالی است وبالای او مرتبهٔ دیگر نیست بلکه مراتب تحت
این مرتبه اند واین مرتبه را مرتبهٔ احدیت می نامند واین اسما در اصطلاح

این قوم بیشتر نامهای این مرتبه اند احدیت ذاتیه و احدیت مطلق
و احدیت صرف و احدیت لاتعین و عالم لاهوت و ازل الازال و
عین کافوری و مشکوة غیبیه و ذات بحت و ذات صرف و ذات بلا اعتبار
و ذات مطلق و ذات ساذج و ذات احدیت و ذات بلا تعدد
و ذات هویت و ذات هوهو وجود بحت وجود مطلق و عدم عدم
و بطون بطون و کمون کمون و خفای خفاها و قدم قدم و اول لانهایت
و آخر لابدایت و غیب هویت و غیب المصون و غیب الغیب
والمرتبة الثانیة مرتبه تعین الاول وهی عبارة عن علمه
تعالی لذاته وصفاته ولجمیع الموجودات علی وجه الاجمال
من غیر امتیاز بعضها عن بعض و هذه المرتبه تسمی بالوحدة
والحقیقة المحمدیة یعنی مرتبه دویم مرتبه تعین اول است و آن
عبارت است از دانستن حق سبحانه و تعالی مر ذات و صفات خود
و همه موجودات را بر وجه اجمال بی امتیاز بعضی از دیگری و نام این مرتبه
مرتبه وحدت و حقیقت محمدیه میدارند و بدین نامها نیز می شمارند
تعین اول و عقل کل و عقل اول و برزخ کبری و برزخ البرازخ و مرتبه اولی

از غیب و غیب مطلق و عالم جبروت و عالم صفات و قلم اول و لوح محفوظ
و ام الکتاب و مخلوق اول و مبدا اول و حقیقت الحقایق و احدیت الجمع
و تجلی اول و روح اعظم و ابوالارواح و والد اکبر و آدم حقیقی
و ظل اول و عالم مطلق و نشاء اول و عالم وحدت و قابلیت اول
و برزخ اول و شهود جمع الجمع و وحدت صرف و مرتبه رحمت و عالم
و ظهور اول و موجود اول و وجود اجمالی و کنز الکنوز و عالم رموز
و اسم اعظم و برزخ اول و کنز الصفات و مرتبهٔ اولی و وجود مطلق
و واسطه اولی و عالم معنی و درة البیضا والمرتبة الثالثة
مرتبة تعین الثانی وهی عبارة عن علمه تعالی لذاته وصفاته وجمیع
الموجودات علی طریق التفصیل وامتیاز بعضها عن بعض وهذه
المرتبه تسمی بالواحدیة والحقیقة الانسانیة یعنی مرتبهٔ
سومی مرتبه تعین ثانیت و آن عبارتست از دانستن حق سبحانه وتعالی
مر ذات علیه وصفات سنیهٔ خود و جمیع انام را بر نمط تفصیل
و جدا شدن یکی از دیگری و بی ابهام و این مرتبه را واحدیت
و حقیقت انسانیه نام دارند و به این اسامیها نیز می انگارند

تعین ثانی و تجلی ثانی و فلک الحیوة و حضرت الربوبیت و حضرت الجمع و منشاء الکثرت و احدیت الکثرت و قابلیت ظهور و مرتبۂ ثانی از غیب و برزخ ثانی و منتهی المعرفت و منزل التدلی و منبعث الجود و منشاء السوی و حضرت الوهیه و منتهی العابدین و حضرت ارتسام و کون جامع و آن الدایم و ظهور الثانی و ظل ممدود و نفس رحمانی و عماء و وجود و مبداء ثانی و منشاء ثانی و عالم ملکوت و عالم باطن و عالم اسم و عالم ثانی و مجمع الارواح و مبداء ثانی و عالم اسما و عالم وجود و مقام ارواح و معاد ارواح و پرتو وحدت و ظل وحدت و مبین صفات و کنز الارواح و معدن الارواح و عین الیقین و کتاب مبین و ملک باطن فهذه ثلث مراتب کلها قدیمة والتقدیم والتاخیر عقلی لا زمانی و این هر سه مرتبه قدیم اند و تقدیم و تاخیر در هر سه مرتبه عقلیست نه زمانی چنانچه عقل تقاضا می کند که صفت حیات مقدم باید بر صفت علم و قدرت و سائر صفات و نه عکس آن شاید اگرچه تقدیم و تاخیر زمانی دران نمی نماید که همه صفات حق سبحانه و تعالی قدیم اند اما در طور عقل تقدیم و تاخیر رتبی می در آید پس این

این تقدیم و تاخیر بر سه مرتبه همبرین قیاس است که عقل چنان
تصور می کند که اول ذات باید بعد ازان صفات و اول اجمال باید
بعد ازان تفصیل بی آنکه اینجا زمانه را هیچ دخل باشد و این مسئله
بسیار باریک است فهم نتوان کرد مگر بفکر عمیق و دانش دقیق

المرتبة الرابعة مرتبة الارواح وهی عبارة عن الاشیاء
الکونیة المجردة البسیطة التی ظهرت علی ذواتها وعلی امثالها
مرتبهٔ چهارم مرتبهٔ ارواح است وآن عبارت است از اشیاء کونیه
مجرده بسیطه یعنی ماده وترکیب ندارند وظهور بر ذات خود
و بر امثال خود دارند چنانچه ما یان برذات خود ظاهریم و بر
دیگری نیز یعنی خود را می دانیم و دیگری هم ذات ما را می داند المرتبة
الخامسة مرتبة عالم المثال وهی عبارة عن الاشیاء
الکونیة المرکبة اللطیفة التی لا تقبل التجزی والتبعیض ولا الخرق
ولا الالتیام و مرتبهٔ پنجم مرتبهٔ عالم مثال است وآن عبارت است
از اشیای کونیه مرکبهٔ لطیفه که قبول نمی کند پاره شدن و دریدن
و پیوستن را و مشتمل است این مرتبه بهمه صورجسم و جسمانی از ارواح چه

جان و چه اشباح هیچ صورتی نیست که او را درین مرتبهٔ مثالی مطابق
کمال او نیست والمرتبة السادسة مرتبة عالم الاجسام
وعبارة عن الاشياء الكونية المركبة الكثيفة التي تقبل التجزی و التبعض
والخرق والالتيام و مرتبهٔ ششم مرتبهٔ عالم اجسام و بدن است
وآن عبارت است از اشیاء کونیهٔ مرکبهٔ کثیفه که قبول می کند پارسیدن
و پیوستن را والمرتبة السابعة المرتبة الجامعة لجميع المراتب
المذكورة الجسمانية والنورانية والوحدة والواحدية
وهي التجلي الاخير واللباس الاخير وهي الانسان و مرتبهٔ هفتم
مرتبه ایست شامل مر جمیع مراتب مذکوره جسمانیه و نورانیه و وحدت
و واحدیت را و این مرتبهٔ تجلی و لباس اخیر است که عبارت است از
انسان بی نظیر فهذا سبع مراتب الاولى منها وهي مرتبة
اللاظهور والستة الباقية منها مراتب الظهور والكلية الاخيرة
منها اعنی الانسان اذا عرج وظهر فيه جميع المراتب المذكورة
مع انبساطها يقال له الانسان الكامل والعروج والانبساط
على وجه الاكمل كان في نبينا صلى الله عليه وسلم ولهذا كان

خاتم النبیین پس این هفت مرتبه که اول از ان مرتبهٔ لاظهور است
وشش باقی مراتب ظهور کلیه اند و مرتبهٔ پسین که آن انسان است آخر
وقتیکه ترقی کند و پیدا شود در وهمه مرتبهاء مذکوره بالانبساط وقرار
خود درانوقت او را انسان کامل گویند وعروج وانبساط بوجه اتم
در نبی ماست صلی الله علیه وسلم هم ازین جهت او را خاتم النبیین
وامام المرسلین میگویند وان اسماء مرتبة الالوهیة لایجوز
اطلاقها علی مراتب الکون والخلق وکذا لایجوز اطلاق
اسماء مراتب الکون علی مرتبة الالوهیة وبدرستیکه
اطلاق کردن نامهای مرتبهٔ الوهیت بر مرتبهٔ کونیه وخلیقه روا نیست
وهمچنین عکس آن و ترک این رعایت نیز زندقه والحاد است
نزد محققان چنانچه مولانا جامی بدان اشارت فرمود رباعی

ای برده گمان که صاحب تحقیقی — واندر صفت صدق و یقین صدیقی
هر مرتبه از وجود حکمی دارد — گر حفظ مراتب نکنی زندیقی

وانّ لذلك الوجود کمالین احدهما کمال ذاتی وثانیهما کمال
اسمائی اما الکمال الذاتی فهو عبارة عن ظهوره تعالی علی نفسه

بنفسه فی نفسه لنفسه بلا اعتبار الغیر والغیریة والغناء
المطلق لازم لهذا الکمال الذاتی ومعنی الغناء المطلق مشاهدته
تعالی فی نفسه جمیع الشیون والاعتبارات الالهیة والکیانیة
مع احکامها ولوازمها ومقتضیاتها علی وجه کلی جملی لاندراج
الکل فی بطون الذات ووحدتیه کاندراج جمیع الاعداد فی
الواحد العددی ومرآن وجود را دو کمال اند یکی کمال ذاتی و دوم
کمال اسمائے وکمال ذاتی عبارت است از ظاهر شدن حق سبحانه
وتعالی برذات خود از ذات خود در ذات خود برای ذات خود بی اعتبار
غیر وغیریت وغناء مطلق لازمۂ این کمال ذاتی است ومعنی غناء
مطلق آنست که مشاهدۂ حق سبحانه وتعالی در ذات حق خود همه شیون
واعتبارات الٰهی وکونی را با احکام ولوازم ومقتضائے او بروجه کلی
وجملی باشد زیراچه همه آن در بطون ذات و وحدت او مندرج اند چنانچه
همه اعداد در واحد عددی مندرج اند وانما سمیت غناء مطلقاً
لانه تعالی بهذه المشاهدة مستغن عن ظهور العالم
علی وجه التفصیل لاحاجة له فی حصول المشاهدة الالٰهی العالم

وما فيه لان مشاهدة جميع الموجودات حاصلة له تعالى
عند اندراج الكل في بطونه ووحدته وهذه المشاهدة
تكون شهوداً عينياً علمياً كشهود المفصل في المجمل والكثير في
الواحد والنخلة مع الاغصان وتوابعها في النواة الواحدة
و نامیده نشده است این مشاهدهٔ مذکوره بغنائے مطلق مگر ازین جهت
که حق سبحانه و تعالی بدین مشاهده بے نیاز است از ظهور عالم
بروجه تفصیل و در حصول این مشاهده مراو را هیچ حاجت نیست
سوے عالم و چیزیکه دراوست زیراچه مشاهدهٔ جمیع موجودات
حاصل است مراو را نزدیک مندرج شدن همه در بطون ذات او
و در وحدت او و این مشاهده شهود علیٰ علمی باشد چنانچه شهود مفصل
در مجمل و بسیار در واحد و نخل با همه شاخها و توابع او در یک خسته
چنانچه این رباعی مولوی جامی مشیر برین معنی است رباعی

دامان غنای مطلق پاک آمد پاک	ز آلودگے نیاز ما مشتی خاک
چون جلوه گر و نظارگی جمله خود است	گر ما و تو در میان نباشیم چه باک

واما الكمال الاسمائي فهو عبارة عن ظهوره تعالى على نفسه و

شهود ذاته فی تعینات الخارجیة اعنی العالم و ما فیه و هذا لا
الشهود یکون شهودا عیانیا عینیا وجودیا کشهود المجمل فی
المفصل و الواحد فی الکثیر و النواة فی النخلة و توابعها اما
کمال اسمائی عبارتست از ظهور حق تعالی بر ذات خود و شهود او
مر ذات خود را درین تعینات خارجیه یعنی عالم و چیزیکه دراوست
و این شهود عیانی و عینی و وجودی باشد همچو شهود مجمل در مفصل و یکی در بسیار
و هسته در نخل و در توابع و لواحق آن و این تمثیل نیز بر همه وجوه
نباید دانست که ذات حق سبحانه و تعالی برتراست ازینکه
بهمه وجوه مماثلت بمخلوق دارد و هذا الکمال الاسمائی من حیث التحقق
و الظهور موقوف علی وجود العالم و ما فیه لان معناه السابق
لا یحصل الا بظهور العالم علی وجه التفصیل و این کمال اسمائی
از حیثیت تحقق و ظهور موقوف است بر وجود عالم و هر آنچه دراوست
زیراکه معنای مذکور کمال اسمائی حاصل نشود مگر بظهور عالم بر وجه تفصیل
اگر کسے گوید که ازین لازم آید که حق سبحانه و تعالی در کمالیت ذات
و صفات خویش بغیر محتاج باشد و این محال است که او محتاج غیر شود

گفته شود که وجود او در ذات خود کامل است و در کمالیت خود بغیر محتاج نیست چنانچه این معنی در کمال ذاتی مفهوم گشت همچنان اسما و صفات او در ذات خود بے شبه کامل اند لیکن ظاهر شدن کمالیت صفات و اسما موقوف است بر وجود این عالم پس استکمال ذات و صفات او بغیر لازم نمے آید اگر گوئی که این معنی مخالف است عبارت متن را که از متن معلوم می شود که تحقق اسما نیز بر عالم موقوف است گوئیم مخالف نیست و توجیهش اینست که این کمال اسمائی دو معنے دارد یکی معنی مصطلح که ذکر شد و دیگر معنی لغوی و آن اینست که اسماے حق سبحانه فی حد ذاتها کامل اند چنانچه ذات او پس باعتبار معنے مصطلح تحقق او موقوف است بر وجود عالم و باعتبار معنی لغوی ظهور او موقوف است بر وجود عالم نه تحقق او

رباعی

تا حق گردد جمله اوصاف عیان	واجب باشد که ممکن آید بمیان
ورنه بکمال ذاتی از عالمیان	فردست و غنی چنانچه خود کردبیان

و این مسئله مزلت الاقدام و خارج از فهم عوام است نیکو فهم کنے تا در غلط نیفتی

وان ذلک الوجود لیس بحالٍ فی الموجودات ولا متحد بها لان
الحلول والاتحاد لابد لهما من وجودین حتی یحل احدهما فی الاخر
او یتحد احدهما بالاخرِ والوجود واحد لا تعدد له اصلا وانما
التعدد فی الصفات علی ما یشهد به ذوق العارفین ووجدانهم
وآن هستی درون موجودات نیامده است ونه بدو متحد است زیرا که
در درآمدن ومتحد شدن از دو وجود چاره نیست تا یکی در دیگری درآید
یا بدو متحد شود ووجود حقیقی از یکی بیش نیست واصلا شمار ندارد وشمار
وتعدد نیست مگر در صفات چنانچه ذوق عارفان دین ووجدان ارباب
کشف ویقین بران شاهد است ومعنے اتحاد بر سه وجه است یکی آنست
که بجمیع وجوه یکی بود ویا در حقیقت کلی یکے باشد یا مغائرت شخصی تا آنکه
دو شئی متحد گردیده یکے شوند پس این هرسه معانی درآن وجود بنسبت
موجودات منتفی اند انتفاء معنی اول بدیهی است ازان مصنف فتح الله فی
دلیلش نگفت وانتفاء معنی دومی وسومی نظریست ازان دلیل او ذکر
کرده وان العبودیة والتکلیف والراحة والعذاب الا لم کلها راجعة
الی التعینات وان ذلک الوجود باعتبار مرتبه الاطلاق منزه

عن هذه الاشیاء کلها یعنی بندگی و تکلیف و راحت و درد و غم و اندوه و الم راجع است سوی این تعینات و آن وجود باعتبار مرتبۂ اطلاق پاک و منزه است از جمیع این نقائص اگر کسے گوید که چون وجود حقیقی یکیست پس اگرچه از روی ظاهر اطلاق این اشیا برین تعینات باشد اما از روی حقیقت برآن وجود حقیقی بود گفته شود که از امثال سابق مفهوم شده است که حکم ذات چیزے دیگر است و حکم ظهور آن ذات چیزی دیگر آنچه بر ظهور راجع می شود بر ذات راجع نمی شود چنانچه از خردی عکسیکه در آئینه می نماید خردی شخص آن صورت حال نمی آید و همچنان دیگر صفات از بزرگی و درازی و پهنائی پس جمیع این نقائص از روی حقیقت برین تعینات باشد نه برآن وجود حقیقی هو الموفق للسداد والهادی الی الرشاد و ان ذلک الوجود محیط لجمیع الموجودات کاحاطة الملزوم باللوازم و الموصوف بالصفات لا کاحاطة الظرف بالمظروف و الکل بالجزء تعالی عن ذلک علوا کبیرا و آن وجود محیط است بجمیع موجودات همچو احاطۂ ملزوم بلوازم و موصوف بصفات چنانچه عالم مرصفت علم

هر صفتِ قدرت و آتش هر حرارت و یخ هر برودت را نه احاطه آوند هر چیز را که در وی است یا احاطه کل هر جزو را که حق سبحانه و تعالی از چنین احاطه بر تر است و منزه رباعی

در ذات حق اندراج شان معروف است	شان چون صفت است و ذات حق موصوف است
این قاعده یاد دار کانجا که خداست	نی جزو و نه کل نه ظرف و نی مظروف است

وان ذلك الوجود باعتبار محض اطلاقه سار فی ذوات جمیع الموجودات بحیث یکون ذالك الوجود فی تلك الذوات عین تلك الذوات کما کانت تلك الذوات قبل الظهور فی ذلك الوجود عین ذلك الوجود و آن وجود باعتبار محض اطلاق خود ساری است در ذاتهای همه موجودات بمثابه که هست آن وجود دران ذاتها عین آن ذاتها چنانچه بودند آن ذاتها پیش از ظهور در آن وجود عین آن وجود کذالك الصفات الکاملة لذالك الوجود باعتبار کلیتها و اطلاقها سار فی جمیع صفات الموجودات بحیث تکون تلك الصفات الکاملة فی ضمن الصفات الموجودات عین صفات الموجودات کما کانت صفات الموجودات قبل

الظهور فی تلک الصفات الکاملة عین تلک الصفات الکاملة
یعنی ہمچنان صفات کاملہ آن وجود باعتبار کلیہ و اطلاق خود ساری است
در صفات ہمہ موجودات بحیثیتیکہ این صفات کاملہ در ضمن صفات موجودات
عین آن صفات موجودات اند چنانچہ بودند صفات موجودات پیش از ظہور در آن صفات کاملہ
عین آن صفات کاملہ و مراد از عینیت عینیتی است از حیثیت محض حقیقت وجود نہ از حیثیت
اطلاق وجود و صفات و تقییدات ذوات موجودات و صفات زیراکہ وجود و صفات او ازین حیثیت مغایر اند
مر ذوات موجودات را و صفات او را وان العالم بجمیع اجزائه
اعراض والمعروض ہو الوجود یعنی عالم ہمہ اجزای خویش
اعراض است و عرض آنرا گویند کہ در موجودیت خود محتاج
بغیر باشد چنانچہ رنگہا و بوہا پس نزد متکلمان حرکت و سکون
و الوان اعراض اند و معروض جواہر و اجسام کہ بے اجسام
این چیزہا ظاہر نتوانند شد و نزد محققان جواہر و اجسام نیز اعراض اند
و معروض وجود حقتعالی است کہ قیام جمیع موجودات بے آن متصور نیست
وان للعالم ثلثة مواطن احدها التعین الاول ویسمی فیه
شیونا وثانیها التعین الثانی ویسمی فیه اعیانا ثابتة وثالثها

فی الخارج ویسمی فیه اعیانا خارجیة ومراین عالم راسه محل اند یکی ازان تعین اول است و دریموطن نام اجزای عالم در اصطلاح شیون میگویند ومحل دیگرآن عالم تعین ثانیست و درین محل نام آن در اصطلاح ایشان اعیان ثابته میدارند ومحل سومی این خارج است و درین محل باعیان خارجیه می نامند وان الاعیان الثابتة ماشمت رائحة الوجود وانما الظاهر احکامها واثارها یعنی اعیان ثابته بوی وجود نبوئید وبرصور علمیه خود اند وهم براخون المبدء

چنانچه بدین مولوی جامی قدس سره اشارت فرموده

رباعی اعیان که مخدرات سر قدم اند	در ملک بقا پردگیان حرم اند
هستند همه مظاهر نور وجود	با آنکه مقیم ظلمات عدم اند

وظاهر نشده است مگر احکام واثار اینها یعنی آن هستی باحکام وآثار اینها متلبس شده وظهور نموده وان المدرک اولا فی کل شیء هو الوجود وبواسطته یدرک ذلک الشیء کالنور بالنسبة الی سائر الالوان والاشکال ولدوام الظهور شدته لایعلم هذا الادراک الا الخواص یعنی نزد محققان حسن یکه اول

مدرک میگردد در هر شئ همان هستی مطلق است و بواسطه او چیزهای
دیگر ادراک کرده می شود چنانچه نور بنسبت سائر رنگها و شکلها اول مدرک
می شود و از جهت دوام ظهور آن هستی و سخت پیدائی آن وجود مطلق
نمی دانند آن ادراک را مگر خاصان حق و آن القرب قربان قرب
النوافل و قرب الفرائض اما قرب النوافل فهو زوال صفات البشریة
وظهور صفاته تعالی علیه بان یحیی و یمیت باذنه تعالی و یسمع
و یبصر من جمیع جسده لا من الاذن والعین فقط وکذا یسمع المسموعات
من بعید و یبصر المبصرات من الظلمات و علی هذا القیاس فی هذا
معنی فناء صفات العبد فی صفات الله تعالی و هو ثمرة النوافل
و قرب دو نوع است یکی قرب نوافل دوم قرب فرایض و قرب نوافل
عبارت است از دور شدن صفات بشریت سالک و ظاهر شدن
صفات حق تعالی بنوع انبساط بر و بدین وجه که مرده را زنده کند و زنده را
بمیراند باذن حق تعالی و ببیند و بشنود از همه بدن خویش نه از گوش و چشم
فقط و همچنین مسموعاتیکه دور اند آنها را بشنود و مرئیاتیکه در ظلمات اند
ببیند و هم برین قیاس دیگر صفات او و معنی فانی شدن صفتهای
سالک در صفات حق تعالی انست که مذکور شد و این ثمره نوافل است و اما

قرب الفرائض فهو فناء العبد بالكلية عن شعور جميع الموجودات
حتی عن نفسه ایضاً بحیث لم یبق فی نظره الا وجود الحق سبحانه
وتعالی وهذا فناء العبد فی الله تعالی وهو ثمرة الفرائض۔
اما قرب فرائض پس آن عبارت است از فانی شدن سالک بکلیه
از شعور همه موجودات تا از نفس خود نیز بحیثیکه نماند در دیدهٔ باطن او
مگر هستی حق سبحانه وتعالی وایست فنائے سالک در ذات حق سبحانه وتعالی
واین نتیجه فرائض است حضرت مسعود بیگ فرمود

رباعی من صورت خود را بفنا می بینم ‌‌‌‌ پوشیده در و سر بقا می بینم
لوح نظر از نقش دو عالم شستم ‌ زان روی بروی وجه خدا می بینم

وان من القائلین بوحدة الوجود من یعلم ان الحق سبحانه وتعالی
حقیقة جمیع الموجودات وباطنها علماً یقیناً ولٰکن لا یشاهد
الحق سبحانه وتعالی فی الخلق ومنهم من یشاهد الحق فی
الخلق شهوداً حالیاً بالقلب وهذه المرتبة اولی واعلی من
المرتبة الاولی ومنهم من یشاهد الحق فی الخلق والخلق فی الحق بحیث لا یکون
احدهما مانعاً عن الاخر وهذه المرتبة الاخیرة اولی واعلی

من المرتبتین السابقتین وهی مقام الانبیاء والاقطاب
بمتابعتهم وبعضی از قائلان وحدة الوجود میدانند بعلم یقینی که حق
سبحانه وتعالی حقیقت جمیع موجودات و باطن ویست اما مشاهده او در خلق
نمی توانند کرد از جهت کم استعدادی خود وبعضی از ایشان مشاهده حق در
خلق میکنند بشهود ذوقی بدل و این مرتبه بلند بزرگ است از
مرتبهٔ اول وبعضی از ایشان مشاهدهٔ حق در خلق ومشاهدهٔ خلق در حق
میکنند بحیثیتیکه یکی مر دیگری را مانع نمی آید و این مرتبه ارفع واعلی است
از ان دو مرتبهٔ سابق و این مرتبه مقام انبیاست وقطبان نیز
این مرتبه می شود از کمال متابعت ایشان با نبیا علیه السلام اما باعتبار
ذات آن مرتبه و باعتبار بعض کالیت آن نه باعتبار ذات آن مرتبه
و باعتبار آن کمالیت که انبیا علیهم السلام را می شود که آن محال است
چنانچه حضرت بایزید بسطامی قدس سره بر آن اشارة فرموده
ما مثل معرفة الخلق وعلمهم بالنبی صلی الله علیه وسلم الا کمثل
نداوة تخرج من راس الزق المربوط یعنی نیست مانند علم ومعرفت
همه خلق به نسبت علم ومعرفت نبی صلی الله علیه وسلم مگر همچو تری که ظاهر میشود

از دهن سبوی و یا مشکی که بچیزی پر کرده و دهنش بسته باشند ومن
المحال ان یحصل المرتبة المتوسطة من تلك المراتب الثلثة لمن
خالف الشریعة والطریقة فضلا عن المرتبة الاخیرة التی
هی اعلی مما سواها من المرتبتین ومحال است که کسی بی پیروی
شریعت نبوی وطریقت مصطفوی مرتبهٔ دومی را برسد دورتر ازانیکه
مرتبهٔ سومی که اعلی تر ازان هر دو است آنرا برسد حضرت خواجه سنائی
میفرماید ؎ سوی حق بی رکاب مصطفوی نرود و بابت اربعی بدوی
وان جمیع الموجودات من حیث الوجود عین الحق سبحانه وتعالی
ومن حیث التعین غیر الحق سبحانه وتعالی والغیریة اعتباریة
اما من حیث الحقیقة فالکل هو الحق سبحانه وتعالی وبدرستیکه
همه موجودات از حیثیت هستی عین حق اند سبحانه وتعالی واز روی
تعین همه غیر او وغیریت اعتباری است نه حقیقی چنانچه مولوی جامی
فرموده اند رباعی

گر طالب شر بود وگر کاسب خیر　　گر صاحب خانقاه وگر راهب دیر
از روی تعین همه غیر اند نه عین　　وز روی حقیقت همه عین اند نه غیر

اما از حیثیت محض حقیقت وجود همه حق اند رباعی

رباعی

همسایه و همنشین و همراه همه اوست
در دلق گدا و اطلس شاه همه اوست
در انجمن فرق و نهان خانه جمع
بالله همه اوست ثم بالله همه اوست

سوال اگر گوئی پس ازین لازم می آید که حق سبحانه و تعالی بذات در اشیای کریه و چیزهای شنیعه بود این غایت و قباحت و نهایت قباحت است **جواب** گفته شود بدان الهمک الله الامر علی ما هو علیه که مکروه و مرغوب و خیر و شر امور اعتباری اند حسب طبایع مختلفه چنانچه نزدیک طبعی مثلاً شی مکروه و شر است و نزد طبعی دیگر همان شے مرغوب و خیر است چنانکه بدیهی است حاجت تمثیل ندارد پس چیزیکه بهمه وجوه علی الاطلاق شر و مکروه بود نیست و همچنین ضد او فافهم فانه سر غریب و نیز گفته می شود که ظاهر شدن او در این اشیا مستلزم نقص نیست زیرا که بواسطه ظهور او در مظاهر خسیسه در وی نقص و عیب پدید آید و نه بواسطه ظهور او در مظاهر شریفه او را زیادت و کمال بهم رسد و این را در مثال اندکی آنکه نور آفتاب بر اشیا لطیب و خوشبو و کریه و بدبو می تابد نه او از ان اثر خوشبو گیرد

ونه ازین رنگ بدبو پذیرد و دیگر آنکه روح متصرفه در بدن انسانی
موجود است با جمیع ذرات بدان محیط است و باوجود چندین پلیدیها
قالب پاک ولطیف است چنانچه پیش از تعلق بدن پاک ولطیف بود نیز
نور حقیقی که الطف از همه لطیف است او را ازین چه نقصان لازم آید
فافهم ومثاله مثل حباب الموج وکوز الثلج فان کلهن من حیث
الحقیقة عین الماء ومن حیث التعین غیر الماء وکذا السراب
من حیث الحقیقة عین الهواء ومن حیث التعین غیر الهواء
السراب فی الحقیقة هواء ظهر بصورة الماء ومثال آنکه همه موجودات
بمحض حقیقت وجود عین حق اند واز روے تعین غیر او آنست
که مثل حباب وموج وکوزهٔ یخ پس بدرستیکه این همه از روی حقیقت
عین آب اند واز روی تعین غیر او همچنین سراب از روی حقیقت
عین هوا است واز روی تعین غیر او سراب فی الحقیقت هوا است که بصورت
آب ظاهر شده چنانچه مولوی جامی فرموده رباعی

بحریست کهن وجود بی پایان آب | ظاهر گشته بصورت موج وحباب
هان تا نشود حباب یا موج حجاب | بر بحر که آن جمله سراب است سراب

و امثال دیگر بسیاراند اگر کسے در دریای تفکر و بسیر باطن در آید
هزاران جواهر مثال بدست آرد و الدلائل الدالة علی وحدة
الوجود کثیرة اما من القران فقوله عز وجل ولله المشرق والمغرب
فاینما تولوا فثم وجه الله ونحن اقرب الیه من حبل الورید وهو
معکم اینما کنتم ونحن اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون و
ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم
هو الاول والآخر والظاهر والباطن وبکل شیئ علیم
وفی انفسکم افلا تبصرون و اذا سالک عبادی عنی فانی
قریب وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی وکان الله
بکل شیئ محیطا الی غیر ذلک من الآیات الکریمة واما
من اقوال نبینا صلی الله علیه وآله وسلم اصدق الکلمة
ما قالت العرب کلمة لبید الا کل شیئ ما خلا الله باطل و
صلی الله علیه وسلم ان احدکم اذا قام الی الصلوة
فانما یناجی ربه فان ربه بینه وبین القبلة وقوله صلی الله علیه و
آله وسلم حاکیا عن الله تعالی ولا یزال عبدی یتقرب

الیّ بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع
به وبصره الذی یبصر به ویده اللتی یبطش بها ورجله اللتی
یمشی بها وقوله صلی الله علیه واله وسلم ان الله یقول
اذا مرضت فلم تعدنی الی اخر الحدیث وروی الترمذی فی حدیث
طویل والذی نفس محمد بیده لو انکم دلیتم بحبل الی الارض
السابعة السفلی لهبطة علی الله تعالی ثم قرا صلی الله علیه و
اله وسلم هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل شیئ
علیم الی غیر ذلک من الاحادیث الصحیحة واما اقوال الائمة
العارفین بالله الدالة علی وحدة الوجود فاکثر کثیرة بحیث
لا یاتی فی العدد والحصر ولذا لم اذکرها وان شئت
فعلیک بمطالعة نسخهم تجد انشاء الله تعالی

وجه دلائل دالہ بر وحدت الوجود بسیار است پاره ازان که از
قرآن وحدیث اند مذکور شد باصحاب عقل وارباب نقل مخفی نباشد که از صدر
اول یعنی از زمانه صحابه وتابعین رضی الله عنهم تا زمانه ما کبراء متقدمین وعرفاء
متاخرین که هر یک ایة من آیات الله بودند برزمین از اشارات این آیات

رفیعه و ازتلویحات این احادیث مرویه برین مطلب شریف و نس
لطیف حجت گرفته وبباد شمال معقولات صحیح و مکشوفات صریح خاک
شبهات اصحاب ظواهر که درمضیق تقشف بیند ازند وطفل وار
ازجواهر به خرمهره خرسند اند رفته اند باوجود این چنداین دلیل
دو جهانی سخنان خود را برانگیخته اند و در شهرهای کتب و دیهات
دهان نامرد فرموده وریخته اند که هیچکس را مجال مقاومت
ومقابله وبحث ومجادله بدونیست اگرعنان تقریر سوی توجیهات
این آیات و بوجوه تمسک این روایات میگردانیم این رساله
ازحد اختصار بدر می آید و مااز مدعا بازمی مانیم اگرکسی را استیفا
آن باید گوکه کتب مبسوط این قوم مطالعه نماید که فی الجمله عاقل سلیم و
عارم مستقیم را اقتدا باین طائفه که اعلم اهل درایت و اعرف
ذیدا وندا زروایت اند از روی حجت بر مقصد کفایت است
خلصنا یا رب عن الاشتغال بالملاهی وارنا حقیقة الاشیا
کما هی ایها الطالب ان اردت الوصول الی الله فالتزم متابعت
النبی صلی الله علیه وسلم ادلا و لا قولا و فعلا ظاهرا و باطنا

ای طالب جان باز وای باز اشیانه راز اگر اراده وصول دشته بی انبازر زاری باید که بجد تمام وکمال کوشش واهتمام در پیروی خلاصه انام علیه افضل التحیه دازکی السلام روآری اول در قول وفعل بجان وتن همت خود کلی بروکگاری ثم افعل مراقبة وحدة الوجود ثانیا التی هی عین معنی الکلمة الطیبة من غیر اشتراط الوضوء وان وجد فهو اولی ولا فی تخصیص وقت ومن غیر ملاحظة النفس دخولا وخروجا فی المراقبة ولا من ملاحظة حروف الکلمة الطیبة بل لا تلاحظ الا المعنی فقط فی کل حال قائما او قاعدا ماشیا او مضطجعا متحرکا او ساکنا شاربا او آکلا وپس ازین مراقبه وحدت وجود که مقصد سنیه است دعین معنی کلمه طیبه بی شرط وضو بجا آر واگر با وضو بود زهی نیکو کار و تخصیص وقت وملاحظه دم از روی دخول دخروج و رعایت الفاظ آن کلمه دران مراقبه مدار بلکه ملاحظه مکنی مگر معنی آن در همه حال و زمان چه در نوشیدن وخوردن دچه در استادن بنشستن و چه درخفتن او برفتن وچه در جنبیدن وقرار گرفتن در همه آن نگاه دار و طریق المراقبة ان تنفی انیتک

اولاً والاثنیۃ عبارۃ عن ان تکون حقیقتک وباطنک غیر الحق سبحانہ وتعالی ولا تنفی الا ھذہ الاثنیۃ وھو عین معنی لا الہ ثم تثبت الحق سبحانہ وتعالی فی باطنک ثانیاً وھو عین معنی الا اللہ وطریق مراقبہ آن است کہ اول بیخ خودیت از دلت برکنی وآن خودیت عبارت از این است کہ حقیقت و باطن خود را غیر حقتعالی ثابت کنی واین نفی انیت عین معنی لا الہ است کہ جاروب منزل پادشاہ است چنانچہ حکیم سنائی فرمودہ قدس سرہ ؎ تا بجاروب لا نروبی راہ ٭ نرسی در سرای الا اللہ ٭ پس ثابت کنی تو وجود مطلق وہستی بحت کہ آن عین معنی الا اللہ است فان قلت اذا کان الوجود واحد وغیرہ لیس بموجود فای شیٔ ینفی وای شیٔ یثبت قلت وھم الغیریۃ والاثنیۃ نشاء للخلق وھذا الوھم باطل فلک ان تنفی ھذا الوھم اولاً ثم تثبت الحق سبحانہ وتعالی فی باطنک ثانیاً واگر گوئی کہ چون خورشید وجود مطلق کیست وغیر او موجود نیست بیشک پس نفی چہ چیز کنم وثبوت کدام گویم وہم غیاریت واثنینیت وابرودوئی کہ در دل عالم خاستہ است واین وہم باطل است کہ ترا از اوج قرب

در ہا و بہ بعد انداختہ است پس بر تو لازم است کہ بجاروب نفی آن غبار وہم را یک سو سازی و بر تخت اثبات حق در باطن خود پردازی ایها الطالب اذا غلب الحال علیك بفضل الله تعالی لا تقدر علی نفی انیتك الوہمیة بل لم یبق فیك الا اثبات الحق سبحانه و تعالی رزقنا الله تعالی وایاکم هذا المقام بحرمة النبی صلی الله علیه و آله وسلم آمین یا رب العلمین اے طالب آگاہ بدان بلا اشتباہ کہ چون لشکر غلبہ حال بفضل کبیر المتعال بر تو خواہد تاخت و بیخ خودی تو از دل تو خواہد انداخت نتوانے کہ نفی این خودیت وہمیت کنے بلکہ نماند در تو مگر اثبات حق و وجود مطلق سبحانہ و تعالی روزی کند خدای تعالے مارا و شمارا این مقام بحرمت النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم وبحرمت آلہ الکرام وصحابہ العظام و بدانکہ مراد از غلبۂ حال مذکور غلبہ شہود حق سبحانہ و تعالے است بحیثیتیکہ محو سازد ترا از شہود جمیع موجودات تا از نفس تو نیز پس در آن وقت نفی انیت

وهمیت نتوانی کرد زیراچه نفی انیت از برای نفی غیریت و ثبوت
حق تعالی است در ذوق و وجدان تو چنانچه منفی بود ادل در علم و
اعتقاد تو پس شک نیست که بوقت غلبه شهود حق تعالی غیریت حقیقت
وهمیه که ثابت نیست فی نفس الامر در ذوق و وجدان تو منفی خواهد شد
بلکه غیریت اعتباری که فی نفس الامر ثابت است نیز از نظر تو
مرتفع خواهد شد پس اگر دران وقت نفی خودیت کنی تحصیل حاصل
لازم آید واجب است که آن را نفی کردن نتوانی فافهم

تنبیه طالب رشید و مرید را باید که این هردو رباعی
حضرت مولانا جامی قدس سره نصب العین خود سازد

رباعی

تا کرده طلسم هستی خویش خراب | از گنج حقیقت نتوان کشف حجاب
دریاست حقیقت و سراب است سخن | سیراب تشنگی ز دریا بسراب

ایضاً

از ساحت دل غبار کثرت رفتن | خوشتر که بهرزه دُرِّ وحدت سفتن
مغرور سخن مشو که توحید خدای | واحد دیدن بود نه واحد گفتن

ونیز درین کلمات که حضرت ایشان در نصیحت گفته اند
بتفکر تمام پردازد و خود را در گفتگوی دیگر نبیند از د
وآن این کلمات اند تأمل در کلمات قدسیهٔ ارباب توحید
و تفکر در انفاس متبرکه اصحاب مواجید قدس اسرارهم تنبیه
و تشویق راست نه تحصیل کمال معرفت و تحقیق را زیرا که علوم
و معارف ایشان ذوقی و وجدانی است نه نقلی و تقلیدی
بلکه عقلی و برهانی پس بکلیه بساط جستجوی در نوشتن و بگفتگوی
بحاصل خورسند گشتن کمال جهالت و غایت ضلالت است
از گفتن بزبان تا یافتن بوجدان تفاوت بسیار است و از شنیدن
بگوش تا کشیدن در آغوش درجات بیشمار هرچند نام شکر بری
تا شکر نخوری کام تو شیرین نشود و هرچند وصف نافه گوئی تا نافه
نه بوئی مشام تو مشکین نگردد پس چون طالب صادق را بواسطه
مطالعهٔ این سخنان سلسله شوق در حرکت آید و داعیه طلب قوت گیرد
می باید که بمجرد گفت و شنید بسند نکند بلکه اجتهاد در بند و
حسب مقدور در تحصیل این مطلوب بکوشد شاید توفیق موافق آید

وساعت مساعدت نماید تا عروس این اسرار از چهره خود برقع کشاید
تم کلامه ایضاً می گوید بنده احقر و ذره کمتر از مقصد دور
و از مطلب مهجور بیچاره عبد الغفور که مترجم این سطور است که این
خیال نه بدین هوس پخته است که سفال وجود خود را در سلک
جواهر مصنفان این فن در آرد و خود را از زمرهٔ ایشان بشمارد
بلکه بران امید که اگر طالب صادق یا اهل دل حاذق برین سطور
مرور نماید او را بدعاء مغفرت یاد آرد که این بیچاره جز فضل حق سبحانه
تعالی و شفاعت محبان او سرمایه دیگر ندارد رحمه الله لمن اجاب

سوالنا وانجح امالنا فقط

تمت

تقریظ رسالہ ہذا از نتایج افکار جناب مولانا مولوی محمد عبد الجلیل ابو المحمود الجمیل صاحب نعمانی سلمہ

الحمد لله الوكيل الكفيل الغني الجلي العلي المجيد المتعال ذي العزة والجلال والصلاة على رسولنا
محمد عبده الجليل الجميل المظهر لصفات المبدء الفياض المفضال وعلى آله واصحابه ابدا اما بعد فيقول
النفوس الى الكمال بالعدل والاحسان میں کوئی تردد نہیں کہ دنیا کا تعین اتقیا و صلحا کے کلام
ہدایت نظام سے بین الطالبین یقینا بالیقین حقیقت کے واسطے جو اپنا بنا رکھا ہے وہ مطلوب و مطابق اصول
شریعت و دین ہو وہ فی زماننا بعض لوگوں کی نظر میں عزیز و غریب ہے تو کچھ بے شبہ ہوا ہو گا اور صحیح طرف کی
بنا بریں یہ رسالہ تحفہ مرسلہ جو تصنیف خاص حضرت مولانا محمد سعید الغفور تلمیذ رشید جناب
قدس سرہما السامی ہے اور طرفہ یہ کہ مترجم بزبان اردو بصرف ہمت ارباب ہمم مصرف بعض احباب
با تمام مطبع نشیر دکن حیدر آباد میں طبع ہو کر نہایت عمدگی سے حسب طبع عصر باشناسا احباب حسن
منتشر ہو کر شیدایان کمال علم بزبانی کو اس سے الی الابد حظ وافر بخشا اور گلزار دین مبین و صدق و یقین کو سرسبز
و شاداب کیا کتبه العبد الكئيب الذليل اضعف العباد محمد عبد الجليل النعماني اوصله الله الى انفع الاعمال

مادہ تاریخ طبع رسالہ ہذا طبع زاد محمد احمد ابن مولوی محمد اسلام الحق صاحب مددگار مہتمم
کتابی کہ دری است بہ تخمیص ذو فطنی یقال لمن صنف الاجر لہ
سن شد احمد از روی احمد بوان ... شد طبع تحفۂ مرسلہ
۱۳ ۰ ۹

هو الله العزیز

طالبان راه صدق وصفا را مژده باد که اندرین آوان سعادت

اقتران ساله اعجوبه مسمی به تحفه مرسله در علم حقایق از تصانیف

یگانه روزگار جناب مولانا ملا عبد الغفور لاری تلمیذ جناب قدوة السالکین

زبدة العارفین مولانا ملا جامی قدس سرهما السامی در مطبع خیر دکن واقع بیگم بازار بلده حیدرآباد

بحسن اهتمام محمد شریف مهتمم و مالک مطبع در حیز طبع در آمد و قیمتش ۲ آنه قرار یافت فقط

الراقم محمود